

مقایسه تطبیقی دو شاعر نقاش زبان فارسی و عربی (سهراب سپهری، جبران خلیل جبران)

دکتر محمدشایگان مهر^۱، جعفر عموزاد مهدیرجی^۲
(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۵/۰۹، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۸/۰۲)

چکیده

سپهری شاعر و نقاش ایرانی است و جبران نیز شاعر و نقاش لبنانی است. آنها در عصر نوین تکنولوژی، در اندیشه قانون طبیعت بودند و خود را به دامن آن سپردند. طبیعت و عناصر طبیعی آن، الهام بخش شعر لطیف آنها می‌شوند و آنها در دل طبیعت، گام نهاده‌اند. طبیعت، مامن و معبد غالب شعرای جهان است، زیرا در نظر آنان، طبیعت، مهد عشق و محبت است. سپهری جهان آرمانی خود را در دامن طبیعت می‌یابد: من ندیدم دو صنوبر دشمن. و جبران به بخشش‌های طبیعت نسبت به انسان می‌پردازد که ای زمین تو چقدر به فرزندان مهربانی ما فریاد می‌کشیم در حالی که تو می‌خندی.

در مقاله حاضر سعی نگارنده بر آن است که مضامین آثار دو بزرگ مرد ادبی را مورد مطالعه تطبیقی قرار دهد. در زندگی این دو شخصیت ادبی و طبیعت‌گرا، موارد مشابهی وجود دارد. در این مقاله تشابه و تفاوتها محتوایی و اندیشه شاعرانه این دو شاعر با رویکردی تطبیقی و هنری از منظر ادبی بررسی می‌شود. گستردگی این مفاهیم آنچنان زیاد است که از حوصله‌ی یک مقاله خارج است.

واژگان کلیدی

سپهری، جبران، طبیعت، تشابه، تفاوت، شعر

مقدمه

بحران وسط داستان است. باید هنگام خواندن شعر، تصویری از بحران در سر داشته باشید؛ یعنی حادثه‌ای ناگهانی که تعادل زندگی عادی را برهم می‌زند. چنین دیدگاهی ابتدا به درک شعر یاری می‌رساند. بیشتر شعرهای کوتاه براساس نوعی وضعیت بحرانی جوشش ناگهانی عمل، احساس یا تغییری حیاتی شکل گرفته‌اند و این نقطه یا محور مرکزی آنهاست. شعر توصیف لحظه‌های حاد احساسی یا بیان اندیشه‌ای است که با احساسات ناگهانی و مهم ما آمیخته شده یا ادراک تازه‌ای از جهان را از دید گوینده بازنمایی می‌کند. در شعر شاعر فقط بحران را ارائه می‌دهد و کشف زمینه آن را برعهده خواننده می‌گذارد. (مشرف، ۱۳۸۵: ۴۰)

روش تحقیق

هدف کلی از پژوهش حاضر، مقایسه تطبیقی موضوعات وصف طبیعت در دیوان دو شاعر است و شیوه و روش کار به صورت توصیفی - تحلیلی که موضوعات مختلف وصف طبیعت به طور جداگانه در دیوان دو شاعر مطالعه و مقایسه می‌شود و شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان آنها بررسی و ابیاتی که تأثیر پذیری و تأثیر گذاری در آنها به چشم می‌خورد، ذکر می‌شود.

پیشینه تحقیق

پیرامون این شاعر دو شاعر برجسته عربی و فارسی پژوهش‌های زیادی اعم از مقاله و کتاب و رساله نگاشته شده است، در مورد جبران

ادبیات تطبیقی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های ادبی است که به بررسی وجوه اشتراک یا افتراق آثار نویسندگان و یا شاعران مختلف می‌پردازد تا از این طریق به درک هر چه بهتر این آثار کمک کند.

ادبیات تطبیقی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و ارتباط آن را در گذشته و حال مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این نقد جدید بیش از هر چیزی می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط شاعری مطرح می‌گردد و در نقطه دیگر همان طرز فکر به صورت دیگر پدیدار می‌شود. ادبیات تطبیقی در کلیه زمینه‌هایی که در ارتباط با طبیعت موضوعات و مواضع اشخاص قرار می‌گیرد، و صورت یک بیان ادبی پیدا می‌کند بحث می‌نماید و به بررسی ساخت‌های هنری هر اثر، و یافتن افکار جزئی در ایجاد یک اثر ادبی می‌پردازد. (غنیمی هلال، ۳۲: ۱۳۹۰)

در اشعاری که صورت روایی و داستانی دارند معمولاً با یک یا چند شخصیت سروکار داریم. متن هم ماجرا و هم آدم‌های آن را می‌شناسیم. در اشعار کوتاه وضع طور دیگری است. در اشعار کوتاه ممکن است اثری متشکل از یک حادثه معین یا افراد و مکان‌های خاص نباشد. وقتی چنین شعری را برای بار اول می‌خوانیم پیوند بلافصل آن را با زندگی روزمره پیدا نمی‌کنیم. در عوض شعر مثل قطعه‌ای از یک ماجرا یا

شعرهایی که دنیای درون او را از بعدی دیگر به نمایش می‌گذراند.» (سابایارد، ۱۹۹۲ م، ص ۴۹). دکتر شمیسا می‌گوید: «زبان شعر سپهری، زبانی است تصویری به این معنی که به جای سخن گفتن نقاشی می‌کشد و به جای ارجاع و اشاره مستقیم، مجسم می‌کند.» (شمیسا، ۳۱۹: ۱۳۷۰)

زندگی سهراب سپهری

سهراب سپهری شاعر و نویسنده و نقاش ایرانی بود. او در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان به دنیا آمد. دوره ابتدایی و متوسطه و دانش‌سرای مقدماتی خود را در کاشان گذراند و به استخدام اداره فرهنگ کاشان درآمد. در شهریور ۱۳۲۷ به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. سپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعر نیمایی خود را به نام مرگ رنگ منتشر کرد. او در سال ۱۳۳۲ از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد. وی در ابتدا به سبک نیمایی شعر می‌سرود ولی بعدها رویه خودش را باز شناخت. و به شیوه جدیدی دست یافت که «حجم سبز» شیوه تکامل یافته سبکش محسوب می‌شود. وی در آثار نقاشی اش رویکرد نوین و متفاوتی داشت. او در نقاشی به شیوه‌های موجز، نیمه انتزاعی دست یافت که برای بیان مکاشفه‌های شاعرانه‌اش در طبیعت کویری کارگشا بود. سهراب سپهری در سال ۱۳۵۸ بوسیله بیماری سرطان خون در تهران درگذشت و در

المجموعه الكامله لمؤلفات جبران، جبران فی شخصیته و أدبه و در باره سپهری مجموعه سروده‌های سپهری، به سراغ من اگر می‌آیید، تلخیصی از سهراب سپهری و جبران خلیل، نگاهی به سهراب سپهری، تا انتها حضور، سهراب مرغ مهاجر و هنوز در سفرم، تفسیر حجم سبز، مورد بررسی قرار گرفته است، اما مقاله یا کتابی از نگاه ادبیات تطبیقی بین این دو شاعر نقاش کمتر صورت گرفته است. که ما در صدد بررسی آن هستیم.

سهراب و جبران خلیل

جبران و سهراب سپهری از تصویرگری برای بیان نظریات و دیدگاه خود استفاده نمودند دکتر زرین کوب می‌گوید: «او (سپهری) شاعری است که نوعی شعر مستقل ارائه می‌دهد. نوعی شعر پر تصویر و پر محتوی، با تصویرهای شاعرانه و محتوای عرفانی و فلسفی و غنایی. ...» (نوربخش، ۱۳۷۶: ۸۰)

این دو شاعر هر دو نقاش بودند و همین امر تمایل آن‌ها را به تصویرگری بیش‌تر کرده است. (رامشینی، ۱۳۸۵: ۸۵)

جبران از همان اوان شروع به کارش به تصویرسازی خیالی از بزرگان علم و ادب پرداخت و تصاویری خیالی از ابن فارض؛ ابوالعلاء معری؛ ابن سینا و... را خلق کرد. (همان، ص ۹۰)

«نقاشی‌های جبران، چیزی جز بروز و انتقال مضاعف معانی و احساسات شعری او نیست؛

کاشان دفن شد. (محمدی، ۵۹۹-۶۰۵: ۱۳۸۹)

تصویر گرایي در اشعار سهراب

سهراب هنرمندی جستجوگر، تنها، کمال طلب، فروتن و خجول بود که دیدگاه انسان مدارانه اش بسیار گسترده و فراگیر بود. شعر وی صمیمی، سرشار از تصویرهای بکر و تازه است که همراه با زبانی نرم، لطیف، پاکیزه و منسجم تصویر سازی می کند. از معروفترین شعرهای وی می توان به: نشانی، صدای پای آب و مسافر را نام برد که شعر صدای پای آب یکی از بلندترین شعرهای نو زبان فارسی است. (محمدی، ۱۳۸۹: ۵۹۹-۶۰۵)

شعر سپهری پر از تصویرها و رنگهاست و تصویرگری او همه‌ی زمینه‌های طبیعت، دوستی، عشق، مرگ و را شامل می شود. (رامشینی، ۱۳۸۵: ۸۹)

«من نمازم را وقتی می خوانم. که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو. پی قد قامت موج. من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم» (سپهری، ۱۳۸۹: ۲۷۲)

اوتصویرگرایی را با بهره گیری از طبیعت، در اشعار خود می آورد. گلدسته را به درخت سرو بخاطر بلند قامتی ماذنه تشبیه نموده است و حال که به ماذنه که نگاه می کنیم صدای از آن بلند می شود که موذن آن به باد تشبیه می شود که در بالای سرو(ماذنه) اذان سر می دهد. و تکبیر الاحرام که یکی از ارکان نماز است و با صدای

بلند ادا می شود. به علف بلند تشبیه شده است که قامت بر افراشته و تراوت و تازگی دارد و قد قامت الصلاه به موج تشبیه شده است که صدای آن بلند شده و موج آن زیاد گردیده است تا شنونده آن را بشنود و به سوی نماز بشتابد. (مادری دارم، بهتر از برگ درخت. دوستانی بهتر از آب روان: «در اینجا لطافت برگ درگ و مادر را به یاد می آورد که لطف مادری از لطافت برگ درخت بیشتر است و دوستان خود را در پاک بودن ضمیر درونی آنها زلال تر از آب روان چشمه یا رودخانه به تصویر کشانده است.» (رامشینی، ۱۳۸۵: ۸۶)

«من ندیدم دوصنوبر را با هم دشمن. من ندیدم بیدی، سایه اش را بفروشد به زمین. رایگان می بخشد، نارون شاخه‌ی خود را به کلاغ.» (سپهری، ۱۳۸۹: ۲۸۸)

او با بیان عناصر طبیعی چون صنوبر و بید و سایه و زمین و نارون و کلاغ، تصویری از صفا و صمیمیت و ایثار و دوستی را به نمایش می گذارد و نه عاملی برای دشمنی در درختان با هموعان خود، حتی برای پرندگانی که از جنس آنها و از لحاظ شمایل هم رنگ آنها نیستند، وجود ندارد. آوردن کلاغ سیاه در این قسمت و یخشیدن رایگان شاخه خویش بدان نشان از لطف و خدمت به دیگران است گرچه به رایگان است ولی ارزان نیست. شاعر می خواهد دوستی طبیعت را منشاء دوستی انسانها لحاظ کند و علت دشمنی را عدم بخشش و منفعت شخصی می داند که انسان باید از آنها فاصله بگیرد.

«همه می‌دانیم ریه‌های لذت، پر اکسیژن مرگ است.» (سپهری، ۱۳۸۹: ۳۱۳)

«تصویر سازی شاعر از آمیخته بودن اکسیژن (که خود مایه‌ی حیات است)، با مرگ، بسیار دلنشین و جذاب است. بدین لحاظ که مرگ و زندگی رانه جدا از هم بلکه نزدیک به هم حتی یکی می‌داند.» (رامشینی، ۱۳۸۵: ص ۸۷)

«زن زیبایی آمد لب رود. آبراکل نکنیم. روی زیبا دو برابر شده است.» (سپهری، ۱۳۸۹: ۳۴۶)

«انعکاس چهره‌ی زیبای زن در آب صاف در حقیقت تکثیر زیبایی است. و سپهری طبیعت‌گرا از این حالت به وجد می‌آید.» (رامشینی، ۱۳۸۵: ۸۸)

شاعر بیان می‌کند که مابرای اینکه زیبایی را بنیم نیاز به درون صاف و زیبا داریم و با گل آلود کردن درون خویش به زیبایی چیزی پی نخواهیم برد و درون زیبای ما زیبایی را خواهد شناخت و عامل گل آلودگی درون ما بیماری اخلاقی است و این بیماری به زیبایی درونی ما لطمه می‌زند. آب مظهر زیبایی و شادابی طبیعت است که می‌تواند زیبایی دیگران را نمایش دهد. «سرو شیهه‌ی بارز خاک بود.» (سپهری، ۱۳۸۹: ۴۵۱)

قامت بلند سرو را حاصل فریاد و باز شدن دهان زمین می‌داند مانند اسبی که شیهه می‌کشد و حاصل شیهه آن رویش درخت با قامتی استوار است. شاعر بیان می‌کند که هر کسی پربار باشد حاصل آن مانند سرو بلند قامت

و بلند آوازه خواهد شد.

«کاربرد تصاویر در شعر سپهری... به صورت ترکیب شعر و نقاشی، از ویژگی‌های بارز اوست.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۱۳).

«سپهری، طبیعت را به شدت دوست دارد و آنرا می‌ستاید و همه چیز انسان را به واسطه‌ی آن می‌داند و از انسان‌ها می‌خواهد که همزیستی مسالمت‌آمیز را از طبیعت فرا گیرند» (رامشینی، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

«رایگان می‌بخشد، نارون شاخه‌ی خود را به کلاغ» (سپهری، ۱۳۸۹: ۲۸۸) او بیان می‌کند که بخشش طبیعت رنگ و شکل نمی‌شناسد گرچه پرنده‌های نیز صدای خوش نداشته باشد لطف و بخشش شامل همه پرندگان خواهد شد چونکه لطف و بخشش را وسیله‌ای برای ارتقای جایگاه خود نمی‌داند بلکه وظیفه‌ای جهت بهره دیگران به حساب می‌آورد.

«زبان شاعر، بیشتر باری عاطفی و دلالتگر دارد تا معنایی صریح و یگانه.

«معنای هر شعر برحسب میزان ابهام نهفته در واژگان آن، تغییر می‌پذیرد. از آن جا که هر واژه می‌تواند هاله‌ای از دلالت‌های معنایی داشته باشد، تاثیر شعر بر ذهن خواننده می‌تواند متعدد و گوناگون باشد. برخوردن به آثار ادبی با مضامین مشترک، پدیده‌ی نادر یا شگفت آور نیست» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۸۶).

«از آنجا که مبنای فرایندهای زندگی در نزد

ملل گوناگون کم و بیش یکسان است، پس نباید تعجب کرد که تجلی‌های دین تجربیات در ادبیات اقوام مختلف به نحو شگرفی مشابه به نظر می‌رسند.» (همان، ۱۳۹۰: ۲۰۴)

«شکل شعر سپهری، تبلور مضمون آن است، سپهری در شعرهایش کرا را به نموده‌های مختلف طبیعت از قبیل گل و همچنین انواع درخت (کاج، سرو، سپیدار، چنار، تبریزی، صنوبر، نارون، بید) اشاره می‌کند و اغلب مشتاق نوعی این همانی یا یگانگی رمانتیک یا طبیعت است.» (همان، ۱۳۹۰: ۲۱۲)

زندگی جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳ م در خانواده مارونی از طبقه متوسط در «البشری»، ناحیه‌ای کوهستانی در لبنان زاده شد. (حطیط، ۱۹۸۷ م: ۴۳۷)

پدر وی در سال ۱۸۹۵ م به زندان افتاد، و آنها برای گریز از فقر به آمریکا رفتند و در بوستون مقیم شدند.

در دوازده سالگی استعداد خود را در زبان انگلیسی و نقاشی آشکار کرد.

«در سال ۱۸۹۷ م به خاطر تکمیل تحصیلات عربی به لبنان بازگشت تا در بیروت در دبیرستان «الحکمه» به تحصیل بپردازد. در سال ۱۹۰۲ م به بوستون بازگشت و دوستی عاشقانه‌ای را با «ژوزفین بیبادی» که شاعری معروف و از خانواده‌ای ثروتمند بود، برقرار کرد.» (خالد، ۱۹۸۳)

م: ۱۷) بعد از چندی جهت فراگیری نقاشی به پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت. او اولین کارش یعنی کتاب «المجنون» (دیوانه) را آغاز کرد و «ماری‌هاسکل» نقش ویراستار را برای آثارش داشت. در سال ۱۹۱۲ م در نیویورک رمان بلند عربی اش با نام «الأجنحة المتكسرة» (بال‌های شکسته) را منتشر ساخت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمعی از شاعران عرب تشکیل داد.

در همان سال میان او و «می زیاده»، نویسنده لبنانی ساکن مصر، یک رابطه ادبی و عاشقانه آغاز شد.

بعد از چاپ کتاب «آلهه الأرض» به علت بیماری در بیمارستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به «البشری» بازگرداندند. از آثار او می‌توان موسیقی، عرائس المروج، الأرواح المتمردة» (سابایارد، ۱۹۹۲ م: ۱۸)

الأجنحة المتكسرة، المواقب، النبی، یسوع بن الإنسان، آلهه الأرض و. را نام برد. (جبر، ۱۹۹۴ م: ۲۰)

تصویر گرایی در آثار جبران

«جبران به عنوان یک نویسنده، از خیالی عجیب برخوردار است و در تعبیرات خود بیش از آنکه نویسنده باشد نقاش است. جبران در تصویر آفرینی اعجاز می‌کند، او هر تصویر و تعبیری را از اعماق روح خود بیرون می‌کشد و به قدرت قریحه خویش تصویرهایی که وجود

زمین به آسمان نمایش داده می‌شود.
«مرگ و زندگی یکی هستند، چنانکه رودخانه
و دریا از یک گوهرند» (جبران، الهی قمشه‌ای،
۱۳۷۹: ۹۳)

مرگ را نیستی نمی‌داند و ادامه زندگی و
استمرار آن می‌داند و آن را مانند رودخانه که به
دریا می‌پیوندد که اصل و اساس هر دو یکی است
و بزرگی رودخانه به پیوستن به دریاست و ارزش و
بزرگی زندگی به مرگ است که به دریای بیکران
تشبیه شده است. و این حرکت چرخه طبیعی
زندگی و زیبایی است. مرگ و زندگی و رودخانه
و دریا تصویرسازی همگون و بدیعی است.

«ادبیات تصویری از زندگی به دست می‌دهد،
اما نه آن تصویری که علم ارائه می‌کند یا
تصویری که در واقع حقیقت دارد، بل تصویری
که حقیقت خاص خود را دارد. این حقیقت ادبی
واجد عناصر مهمی است که علم ناگزیر است به
آن‌ها توجه کند.» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

«در نظر جبران خلیل طبیعت وجودی است
زنده، متحد و قائم به ذات که تمام اجزای آن
با یکدیگر پیوند دارند. در چنین طبیعتی انسان
برهیچ یک از حیوانات یا گیاهان و یا حتی
جمادات برتری ندارد» (سابایارد، ۱۹۹۲ م: ۴۹)

جبران طبیعت را مساوی با همه چیز انسان‌ها
می‌داند؛ مادامیکه که بعضی از انسان‌ها دیدی
تخریبی به طبیعت داشته باشند، انسان‌های دیگر
برکت‌ها و زیبایی‌های طبیعت را در نمی‌یابند.
(رامشینی، ۱۳۸۵: ۹۴)

خود او در آنها متجلی است ابداع می‌نماید و
بیشتر تصویرهای او از سپیده‌دم و تاریکی و
روشنی مایه می‌گیرند. انشای جبران نرم و چون
چشمه‌ای گوارا روان است. با موسیقی کلامش
همگان را مسحور می‌کند و با رنگ‌های زیبا و
الفاظ بلورینش چشم‌ها و گوش‌ها را می‌نوازد.
عقل او را عاطفه به بندگی خود درآورده است و
دستخوش خیال‌های شاعرانه‌اش ساخته است.»
(الفاخوری، ۱۳۷۸: ۶۲۰).

«الانسانیه نهر من النور یسیر من اودیه الازل
الی بحر الابد» (جبران، ۱۹۹۴ م: ۳۱)

شاعر در اینجا انسان را به رودخانه‌ای از نور
تشبیه کرده است. او با بیان کثرت نور و تشبیه آن
به رودخانه و نسبت انسانیت به نور که جلوه واقعی
اوست را در این مطلب به زیبایی نمایش داده
است و این واقعیت را بیان می‌کند که انسانیت
انسان تمامش نور و روشنایی است که هم خود
فرد را روشن می‌کند و هم به دیگران روشنایی
می‌بخشد. که این حرکت او از ازل تا ابد ادامه
دارد و به دوران خاصی اختصاص ندارد. جبران
در اینجا تصویر بدیع و قشنگ ارائه داده است.

«درختان شعرهایی هستند که زمین برآسمان
می‌نگارد» (همان، ۱۹۹۴ م: ۳۱)

این شعر نوع خلاقیت تصویر پردازی شاعر را
می‌رساند درختانی که از زمین می‌رویند احساس
و شعور زمین است که برای آسمان به نمایش
در می‌آید همچنان که ستارگان زیبایی آسمان
را نمایش می‌دهد درختان زمین برای زیبایی

«طبیعت در بهار لبخند میزند، در تابستان می‌خندد و در پاییز خمیازه می‌کشد. اما هم اکنون طبیعت می‌گرید و با اشک‌های خود زندگی پنهان در زیر زمین را آبیاری می‌کند» (جبران، ۱۳۸۰: ۳۳)

این شعر بر اساس ساختار تضاد میان لبخند و خندان بودن و میان دوران رخوت و سستی و گریان شدن و اشک ریختن بنا شده است که طبیعت خوشحال را در دوفصل اول سال با لبخند و شادی و در دو فصل دوم سال دوران غم و اندوه توصیف می‌نماید. شاعر در اصل در بیان این امر تقابل بین فصل‌ها را بیان می‌کند و برای قصد خود از آن بهره می‌برد و محسوسات طبیعی را به صورت نمادین به معقولات تبدیل می‌نماید. خمیازه‌اشک که امری محسوس است به غم و اندوه گره زده است و آنچه به طبیعت داده شده غم و اندوه و اشک است که تنها به رشد زندگی خود می‌تواند بپردازد و باعث برطرف کردن اندوه دیگران نخواهد بود، تا خنده را همراه خود به دیگران هدیه کند.

«جبران با طبیعت راز دل می‌گوید و بسیاری از حقایق زندگی را با آن در میان می‌گذارد: دیروز بسان پرنده‌ای نغمه خوان بودم و آزادانه در کشتزارها از این سوی به آن سوی می‌پریدم، اما امروز اسیر ثروت نا استوار، قوانین اجتماع، رسوم شهر و نارقیقان هستم» جبران طبیعت را مانند انسان می‌داند و با او درد دل می‌کند و رازهای خود را با او در میان می‌گذارد. او تصویر زندگی دیروز و امروز خود را بیان می‌کند و در آنها تضاد را مطرح می‌کند و اعلام می‌کند که زندگانی دیروز

او مانند پرندگان نغمه خوان و آزاد بوده است اما زندگانی امروز او اسیر ثروت و مال اندوزی و در بند قوانین اجتماعی شهرنشینی و رفیقان ناباب است و او را مانند زندانی اسیر نموده است، که راه آزادی او را بسته و مانع پرواز روح بلند او در کشتزارها خواهد شد.

جبران در جای دیگر می‌گوید: «خوبیستن را چونان حیوانی می‌بینم که باری بس سنگین از طلا را بر پشتی گوژ می‌کشد» (همان، ۱۳۸۰: ۸۳)

او با مخاطب خود به صورت تمثیل صحبت می‌کند که با وجود داشتن ثروت بسیار در جهت رفاه خود نمی‌تواند استفاده کند و خود را چون حیوانی تنها برای حمل بار سنگین به تصویر می‌کشاند و اظهار می‌کند که درد ما انسانها به این صورت است.

«من آه دریا، تبسم کشتزار و گریه آسمانم، عشق به همین گونه است» (همان، ۱۳۸۰: ۴۳)

عشق را به عوامل طبیعی گره زده است و بیان می‌کند که آهی که از عمق دریا و تلاطم امواج برمی‌خیزد و لبخند کشتزارها با بارش باران که اشک آسمان و ریزش آن بر مزارع است همراه با عشق باشد سختی‌های آن خریدار دارد و باعث شادمانی خواهد شد و در اینجا باز تبسم و گریه را به صورت امری متضاد آورده است.

«جبران معتقد است که طبیعت، پاک و طاهر است و هیچ فساد و شری در آن نیست و آن آزاد است و برای دوست داشتنش هیچ حد و مرزی نیست و انسان با نظر به آن، سعادت و راحتی را

بدست می‌آورد» (رامشینی، ۱۳۸۵: ۹۸)

در یک تصویر خیالی کارهای زیانبار انسانها را نسبت به طبیعت می‌گوید: «ای گلها از چه گریه می‌کنید؟ یکی از آنها سر لطیفش را بلند کرد و گفت: از آن می‌گیریم که انسان به زودی می‌آید و ما را گردن می‌زند و به شهر می‌برد و ما را که آزادیم برده‌وار می‌فروشد و چون شب فرارسد پژمرده شویم ما را به آشغال ریزها خواهند ریخت» (جبران، ۱۳۸۰: ۶۵)

در آثار جبران خلیل جبران از خاطرات فردی وی می‌توان چنین اشاره کرد:

در جوانی با جوانان میان درختان مانند رمه آهوان می‌گذشتیم و با همدیگر سرود شادی سر می‌دادیم و خوشی‌های دشت را میان خود تقسیم می‌کردیم. (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۸۸)

یا در جایی دیگر مردم را مورد خطاب قرار میدهد و می‌گوید: ای مردم! شما بوستان‌ها و باغ‌ها و میداين و خیابان‌هایی را که تماشاگر بازی‌های شما بود و نجوای پاکي شما را شنیده است، به یاد می‌آورید؟ من نیز آن بقعه زیبا را در شمال لبنان به یاد می‌آورم تا دیدگانم را از این محیط فرو بستم آن دره‌های سرشار از سحر و شکوه و آن کوه‌های برافراشته از مجد و عظمت را دیدم.

و تا گوش‌هایم را از شنیدن فریاد این جمع فرو بستم، زمزمه آن جویباران و آواز شاخساران را شنیدم اما این نیکویی‌هایی که اینک از آن یاد می‌کنم، همچون شوق کودکی به آغوش مادر،

مشتاقشان هستم؛ اینهاست که روح زندانی مرا در ظلمت دوران نوجوانی آزار میدهد، گویی عقابی است که آن سوی میله قفس خود رنجور می‌شود، وقتی که دسته دسته هم نوعان خود را میبیند که در فضای بیکران آزادانه شناورند (براهنی ۱۳۷۱: ۱۹۸)

جبران به یاد وطن خویش چنین می‌گوید:

الف- «دیروز بالای تپه‌های خرم (لبنان) گوسفندان را می‌چراند و از زندگی، خوشحال و راضی بودم و سرور خود را با نوای نی بیان می‌کردم و همچون گنجشکان جیک جیک می‌کردم و چون پروانه‌ها پرواز می‌کردم، نسیم سبک‌تر از من بر کشتزاران گام نمی‌زد. (جبر، ۱۹۹۴: ۹۰)

جبران از این غربت راضی نیست و دائماً به یاد وطن و کارهایی که در آنجا به آن مشغول بود، یاد می‌کند.

ب. جبران در طبیعت زیبای لبنان در بین آب، خاک، جنگل و کوه زاده و پرورش یافته است. غربت او دوری از جنگل است. جبران قصیده طولانی به نام «المواكب» دارد که حدود ۱۳۰ بیت آن در رابطه با جنگل و توصیف آن است. او در بیان عشق به جنگل و نگرانی در دوری از آن چنین توصیفی را به نمایش می‌گذارد:

«زندگی واقعی را در جنگل می‌داند؛ اگر روزها در دستانم بودند، حتماً در جنگل پراکنده می‌شدند. اما روزگار در جانم قصد و هدفی دارد که هرگاه قصد جنگل کنم مانع من می‌شود و بهانه می‌گیرد؛ آری سرنوشت، راه‌ها و ساز و

کارهایی دارد که آنها را تغییر نمی‌دهد. مردم به خاطر ناتوانی شان از هدفشان باز می‌مانند» (جبران، بی تا: ۲۰۸).

«دعوت جبران به نوعی دعوت به جامعه برین و مدینه فاضله است. هرچند که «غم و اندوه در آن راه ندارد. اما در جنگل نه غم هست و نه اندوه؛ نسیم آن با سموم همراه نیست» (حطیط، ۱۹۸۷م: ۱۱۰).

«در جنگل نه مستی شراب است و نه مستی پندار؛ آن شراب معرفت است که مستی آورد و نه خیال‌پردازی؛ لذا در چنین فضایی دمساز آن نی است که خود خوش‌ترین شراب باشد» (خاله، ۱۹۸۳م: ۱۵۰).

در جای دیگر می‌گوید:

«در جنگل نه سخن از عدالت است و نه کیفر؛ آن گاه که بید سایه‌هاش را به خاک افکند (سابایارد، ۱۹۹۲ م: ۱۶۵)»

غربت شاعر دوری از طبیعت و جنگل لبنان می‌باشد. او به زیبایی از جنگل و طبیعت زادگاه خویش سخن می‌گوید.

پ. جبران از عشق خود به لبنان می‌گوید و اینکه چقدر آن را دوست دارد:

جبران به لبنان افتخار می‌کند «أنا لبنانی و لی فخرٌ بذلک» و دوباره این افتخار را تکرار می‌کند: «لی وطنٌ اعتزُّ بمحسانه». (جبران، بی تا: ۲۰۸) و در جای دیگر عشق خود را تکرار می‌کند: «و به خاطر علاقه‌ای که به سرزمین

خود دارم، زادگاهم را دوست دارم و با عشقی که به میهن خود می‌ورزم، سرزمینم را دوست دارم.» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

وطن گاهی در اندیشه جبران عمومیت می‌یابد. شرق به طور کلی وطن او می‌گردد:

«من شرقیام و به آن افتخار می‌کنم. هرچند که روزگار مرا از سرزمینم دور می‌گرداند؛ همچنان که در اخلاق شرقی در گرایش‌های سوری و در عواطف لبنانی خواهم ماند جبران از زیبایی‌های لبنان می‌گوید و از زندگی در شهر بیزار است و به لبنان و هر آنچه در آن است، عشق می‌ورزد» (همان، ۱۳۸۴: ۲۰۸)

«لبنان من خواستگاه آرزوها و امیدها، با تپه‌ها و کوههایی که با عظمت و شکوه به آسمان نیلگون سرکشیده‌اند؛ دره‌هایی راز آلود و آرام دارد که در کنارهای صدای زنگها و زمزمه جویباران موج می‌زند. دعایی است که صبحگاهان چوپانان هنگام چرا بردن گوسفندان می‌خوانند. لبنان همچون کوهی است با عظمت که میان دشت و دریا، مثل شاعری میان ابدیت نشسته است. خاطراتی است که سرود دخترکان در شب‌های مهتابی و آواز جوانان را در تاکستانها به خاطر می‌آورد.» (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۱۲۰)

او طبیعت ساده‌را می‌ستود و در مقابل از زندگی شهری انتقاد می‌کند.

جبران به عنوان یک ادیب رمانتیک همین امر را بارها در آثار خود بیان کرده است. او در مقاله

«مناجاة الأرواح» زندگی در روستا را با زندگی شهری مقایسه کرده است و به تمجید زندگی روستایی در برابر زندگی شهرنشینی پرداخته است. او زندگی روستا (البشری) را بسیار زیبا و دلپذیر توصیف نموده است:

«ساکنان روستا در کلبه‌های محقر خویش در دامان درختان گردو و بید آرمیده‌اند در حالی که بوی شکوفه‌های نرگس و زنبق در فضا پیچیده و با عطر گل یاسمین هم آغوش شده است و این عطر دل انگیز با نفس‌های پاک زمین به هم آمیخته، با امواج نسیم در فضا جاری شده و روح انسان را سرشار از لطافت و مشتاق پرواز کرده است و اکنون سپیده دمیده و روستاهای آرمیده در آرامش برخاسته‌اند و صدای ناقوس‌ها در حال ترنمند و فضا را از ندای دل انگیز و دوست داشتنی پر کرده‌اند و مردمان را از شروع نماز سحرگاهی آگاه می‌کنند و غارها این طنین را تکرار می‌کنند گویی تمام طبیعت به نماز ایستاده‌اند» (شاملو، ۱۳۷۵: ۲۸۰).

«ج. تکنولوژی و تمدن جدید جبران را آزار می‌دهد و از زندگی در شهر بیزار است و شهر را بی‌روح و پر از مشکلات اجتماعی توصیف می‌کند. صبح شده و دستان سنگین روز بر خانه‌های کنار هم مسلط شده است و بیچارگان به سوی کارگاه‌های خویش روان شده‌اند در حالی که مرگ در روح آنان در کنار زندگی ساکن شده و بر چهره‌های گرفته آنان سایه‌های ناامیدی و ترس ظاهر گردیده است، گویی که

به سوی معرکه‌ای کشنده کشیده می‌شوند... و اکنون خیابان‌ها آکنده از انسان‌های حریصی است که به سرعت در حال گذرند و فضا از صدای ناهنجار آهن پر شده است. شهر تبدیل به میدان جنگی شده است که در آن قوی، ضعیف را بر خاک می‌افکند و ثروتمند ظالم با سوء استفاده از رنج‌های فقیر بیچاره بر ثروت خود می‌افزاید» (صدری؛ حکمی، غلامحسین؛ حکمی، نسرین؛ حکمی، نسترن، ۱۳۸۳: ماده).

این چنین است که جبران زندگی در روستا را بر زندگی شهری ترجیح می‌دهد؛ او همانند نویسندگان و شاعران بزرگ رمانتیک، طبیعت و زندگانی روستایی را که دارای زیبایی‌های اصیل و بدیع می‌باشد در برابر زندگانی پرمشغله و مصنوعی شهری تمجید می‌نماید.

جبران زاده و پرورش یافته روستا است و عشق او در لابه لای اشعارشان هویداست و در غربت نیز همچنان به یاد زادگاه خویش است و نفرت خود را با قاطعیت و صراحت از تمدن و شهر بیان می‌کند.

نتیجه

این دوشاعر طبیعت را دارای روح می‌دانند که با ما سخن می‌گویند واز انسان خشن می‌خواهند به طبیعت احترام بگذارد و بدبختی انسان‌ها را در فاصله گرفتن از طبیعت می‌دانند. آن دو بهترین راه شناخت خدا را توجه به طبیعت می‌دانند. ماهیت شعر هر دو شاعر زاینده قدرت تخیل، حساسیت و تصویرگری آنان است.

منابع

- انوشه، حسن، ۱۳۷۶، فرهنگ نامه ادبی فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات سازمان چاپ و انتشار.
- برهنی، رضا، ۱۳۷۱، طلا در مس، چاپ اول، تهران، انتشارات نویسنده.
- پاینده، دکتر حسین، ۱۳۸۲، گفتمان نقد مقالاتی در نقد ادبی، انتشارات نیلوفر، تهران، چاپ اول.
- جبر، جمیل، ۱۹۹۴ م، مجموعه کامله لمؤلفات جبران، چاپ اول، بیروت، دار الجمیل.
- جبران، خلیل جبران، بی تا، مجموعه کامله لمؤلفات جبران العربیه، چاپ اول، بیروت، دارصادر.
- جبران، خلیل جبران، ۱۳۸۰، اشک و لبخند در میان شب وسحر، ترجمه‌ی سید رضا نیازی، تهران، انتشارات رسا.
- حطیط، کاظم، ۱۹۸۷ م، أعلام و رواد فی الأدب العربی، چاپ دوم، بیروت، دار الكتاب اللبنانی.
- خالد، غسان، ۱۹۸۳ م، جبران فی شخصیته و أدبه، چاپ دوم، بیروت، موسس نوفل.
- سابایارد، نازک، ۱۹۹۲ م، المؤلفات کامله جبران خلیل جبران، چاپ اول، بیروت، موسسه بحسون.
- سیدی، سیدحسین. ۱۳۸۴. به باغ همسفران. چاپ اول. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- سید حسینی، رضا، ۱۳۶۶، مکتب‌های ادبی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیل و نگاه.
- سه یر، رابرت و لووی میشل، ۱۳۸۳، رمانتیسیم و تفکر اجتماعی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سازمان چاپ.
- شاملو، سعید، ۱۳۷۵، آسیب شناسی روانی، چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
- صدری، افشار، حکمی، غلامحسین، حکمی، نسربین، حکمی، نسترن، ۱۳۸۳، فرهنگ فارسی اعلام، چاپ اول، تهران، انتشارات معین.
- رامشینی، مهدی، ۱۳۸۵ سهراب سپهری و جبران خلیل، تهران، فرهنگسرای میر دشتی.
- جبران، خلیل جبران، پیامبر، ۱۳۷۹، ترجمه‌ی حسین الهی قمشه ای، تهران، روزانه.
- دکتر مریم مشرف، ۱۳۸۵، شیوه نقد ادبی، انتشارات سخن.
- نوربخش، منصور، ۱۳۷۶، به سراغ من اگر می‌آیید، تهران، مروارید.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، نگاهی به سهراب سپهری، تهران، مروارید.
- مقدادی، بهرام، هدایت و سپهری، ۱۳۷۸، تهران، هاشمی، چاپ اول.
- جبران، خلیل جبران، ۱۳۸۰، ماسه و کف، ترجمه‌ی محمد صادق اسفندیاری، تهران، کلیدر.
- سپهری، سهراب، ۱۳۶۰، هشت کتاب، انتشارات طهوری، تهران، چاپ سوم.
- محمدی، حسعلی، ۱۳۸۹، شعر معاصر ایران از بهار تا شهریاری، جلد دوم، تهران، نشر فیرتاب.
- فاخوری، حنا، ۱۳۷۴، تاریخ ادبیات عرب، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران.